

مؤلفه‌های قدرت سیاسی در قرآن کریم

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۲

تاریخ تأیید: ۹۴/۱/۱۸

غلامرضا بهروزی لک *

حسین احمدی سفیدان **

آنچه در تحلیل مفهومی قدرت اهمیت دارد، عناصر تشکیل دهنده قدرت است. مسئله مقاله حاضر تحلیل مؤلفه‌های غالب قدرت از منظر قرآن کریم می‌باشد. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: عامل قدرت، تابع قدرت و هدف قدرت. روش تحلیل مقاله نیز بر اساس تفسیر موضوعی با رویکرد استنتاجی یا برون‌قرآنی شهید صدر می‌باشد. از منظر قرآن کریم عامل قدرت و هدف قدرت به مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌شود و هر کدام دارای ویژگی‌هایی است. عاملان قدرت مطلوب عبارت‌اند از: انبیا، امامان و صالحان. ائمه کفر، مترفین و طاغیان عاملان قدرت نامطلوب‌اند. از منظر قرآن کریم، تابع قدرت نیز تحت تأثیر دوگانه حق و تکلیف به شکل‌گیری رابطه دوسویه بین عامل قدرت و تابع قدرت کمک می‌کند. اهداف قدرت مطلوب نیز بندگی، سعادت، عدالت و امنیت است. قدرت نامطلوب نیز از منظر قرآن این اهداف را پیگیری می‌کند: سلطه و استبداد، حفظ قدرت و سودانگاران.

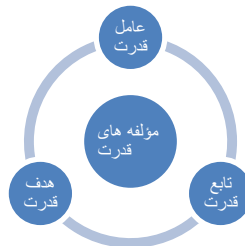
کلید واژگان: قرآن کریم، تفسیر موضوعی، قدرت مطلوب، قدرت نامطلوب.

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

** دکتری علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

مقدمه

تعاریفی که از قدرت ارائه می‌شود، بیانگر این رابطه‌اند که الف بر ب برای رسیدن به ج تأثیر می‌گذارد. در اینجا حضور سه عنصر خودنمایی می‌کند: عامل(الف)، تابع(ب) و هدف(ج). این سه عنصر وجه مشترک کلیه تعریف‌های قدرت است؛ یعنی مفهوم قدرت از سه مؤلفه اساسی برخوردار است: عامل قدرت، تابع قدرت و هدف قدرت (میراحمدی، ۱۳۹۲، ص ۲۳). قدرت بدون این سه عنصر شکل نمی‌گیرد؛ از همین رو، برخی از اندیشمندان معتقدند: «قدرت در تحلیل دقیق علمی با عدد سه پیوندی نزدیک می‌یابد، از سه ابزار(تنبیهی، تشویقی، افتناعی) استفاده می‌کند و سه خصیصه یا نهاد (شخصیت، مالکیت، سازمان) حق استفاده و اعمال آن را اعطا می‌کنند»(گالبرایت، ۱۳۶۶، ص ۲۵) و از سه مؤلفه (عامل، تابع، هدف) استفاده می‌کند(تصویر ۱).



تصویر ۱. مؤلفه‌های قدرت

این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش‌هاست که مؤلفه‌های قدرت در قرآن کریم چیست؟ عامل مطلوب و نامطلوب از منظر قرآن کریم چه کسانی‌اند و از چه ویژگی‌هایی برخوردارند؟ رابطه‌ای که از مجموع این مؤلفه‌ها به دست می‌آید یک‌سویه است یا دوسویه؟ به عبارت دیگر رابطه از بالا به پایین است یعنی از حاکم به مردم یا رابطه دوسویه است، هم از جانب حاکم و هم از جانب مردم.

روش‌شناسی تحقیق: تفسیر موضوعی

شهید صدر در تقسیم‌بندی خود تفسیر را به دو نوع (تجزیه‌ای یا ترتیبی و توحیدی یا موضوعی) (صدر، ۱۴۲۱ق، ص ۳۵) تقسیم می‌کند و حقیقت تفسیر موضوعی را تلاش در جهت کشف نظر قرآن در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اعتقادی و جهانی می‌داند که موضوع را از خارج و به عبارتی از واقعیات زندگی بشری به قرآن کریم عرضه می‌کند



و نظر قرآن کریم را در این موضوع استخراج می‌کند (همان، ص ۲۰).

با توجه به این نکته و همچنین با توجه به اینکه مقصود از مؤلفه، عناصر اصلی تشکیل دهنده یک موضوع است. و با توجه به تعریف قدرت که به معنای توانایی تأثیرگذاری یا نفوذ یک فرد یا نهاد (عامل قدرت) بر دیگران (تابع قدرت) و تحمیل نظر و رأی خود بر آنان (هدف قدرت) است، قدرت شکل می‌گیرد که در این چرخه سه مؤلفه مشاهده می‌شود: عامل قدرت، تابع قدرت و هدف قدرت. استخراج دیدگاه قرآن کریم درباره مؤلفه‌های سه‌گانه مذکور و تعیین عامل قدرت، تابع قدرت و هدف قدرت مستلزم استخدام الگوی روشی لاجرم با خصلتی تفسیری است. علاوه بر این چون موضوع قدرت را می‌خواهیم به قرآن کریم عرضه کنیم و مؤلفه‌های آن را استخراج کنیم، با برخی پیش فرض‌های از جمله مرجعیت قرآن، جاودانگی قرآن کریم و جامعیت آن (مؤدب، ۱۳۹۰، ص ۲۹۱-۳۱۳) به دنبال استنتاج قرآن کریم در موضوع قدرت هستیم.

عامل قدرت کسی است که از توانایی و تأثیرگذاری یا نفوذ بر دیگران برخوردار بوده، می‌تواند اراده خود را بر آنان تحمیل نماید. چنین فردی اگر در زندگی سیاسی-اجتماعی در نظر گرفته شود، در جایگاه حاکم قرار گرفته، اعمال قدرت می‌کند. و مهم‌ترین سؤالی که باید پاسخ داده شود، این است که عامل قدرت از دیدگاه قرآن کریم کیست و به چه ویژگی‌هایی آراسته می‌باشد.

تابع قدرت دومین مؤلفه قدرت است. مقصود از تابع قدرت فرد یا افرادی است که عامل قدرت بر آنان اعمال قدرت می‌کند. تابع قدرت در کنار عامل قدرت نقش مهم و بسزایی ایفا می‌کند؛ چراکه اگر اعمال قدرت با رضایت پذیرنده (تابع) صورت پذیرد خصلتی غیراستبدادی پیدا خواهد کرد. درباره این مؤلفه هم به دنبال استنتاج دیدگاه قرآن کریم هستیم. در ادامه در خصوص رابطه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری عامل قدرت و تابع قدرت و اینکه این رابطه یک‌سویه است یا دوسویه به بحث و نقد می‌پردازیم.

سومین مؤلفه‌ای که مورد استنتاج قرآن کریم قرار خواهد گرفت، هدف قدرت است. قرآن کریم اهداف متعددی را برای اعمال قدرت مطرح نموده است. این اهداف مادی است یا معنوی و هر کدام چگونه باید تحقق پیدا کنند؟ اینها بخشی از سؤالی‌اند که باید پاسخ داده شوند.



عامل قدرت از نظر قرآن کریم

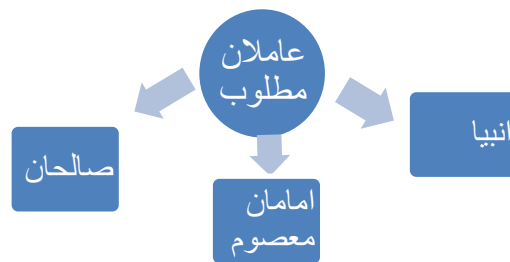
عامل قدرت از توان تحمیل اراده خود بر تابعان برخوردار است. این شخص اگر در جامعه و در فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی در نظر گرفته شود، در جایگاه اعمال‌کننده قدرت قرار می‌گیرد. قرآن کریم قدرت نامحدود و لایزال را به خداوند اختصاص داده است: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا»: آیا مردم در روی زمین سیر نکردند تا عاقبت کار ستمگران پیش از خود را که نیرو و اقتدارشان بیش از اینان بود (به دیده عبرت) بنگرند که چگونه شد؟ و هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین از قدرت خدا نتواند کاست که همانا خدا در ازل و ابد عالم قادر مطلق است. (فاطر: ۴۴) قادر متعال در این آیه به اشخاصی که در حال حاضر قدرت دارند، توصیه می‌کند که از سرنوشت قدرتمندان عالم عبرت گیرند که به دلیل نافرمانی از اوامر رسولان الهی به هلاکت رسیدند.

قدرت الهی با توجه به وسعت و گستره‌ای که دارد، شامل قدرت تکوینی و قدرت تشریحی نیز می‌شود؛ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»: اگر اراده خداوند بر موجودیت و خلقت چیزی باشد، به محض اینکه بگوید موجود باش بلافاصله موجود خواهد شد. (یس: ۸۲) آیات دیگری نیز در این خصوص وجود دارد که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت. با توجه به قدرت مطلق الهی اگر افرادی دارنده قدرت و اختیاری باشند، این قدرت اعطای خداوند است. قرآن کریم و روایات با دو رویکرد قدرت مطلوب و قدرت نامطلوب «در دو سطح به تبیین و معرفی عامل قدرت پرداخته‌اند: سطح رابطه انسان و خدا و سطح رابطه انسان و دیگران» (میراحمدی، ۱۳۹۲، ص ۳۴) از این‌رو عاملیت را به مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌کنیم و سپس ویژگی‌های این دو؛ را پی می‌جوییم.

عامل مطلوب

یکی از وجوه تمایز جامعه الهی این است که جامعه الهی بر مبنای قدرت الهی شکل می‌گیرد و معتقد به سرچشمه الهی قدرت است؛ از این‌رو عامل اصلی قدرت در جامعه اسلامی خداوند متعال است. اما تحقق نظام حاکمیت خداوند در زمین به‌طور مستقیم

صورت نمی‌گیرد؛ اجرایی شدن عاملیت خداوند در قدرت سیاسی نیازمند انتصاب انبیا، امامان و صالحان می‌باشد. «هدف خداوند متعال از ارسال رسل و کتاب‌های آسمانی به‌ویژه قرآن پرورش انسان کامل و رسیدن به مقام الهی و مظهر صفات جمال و جلال خداشن است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، «ح»، ص ۲۴) (تصویر ۲).



تصویر ۲. عواملان مطلوب

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر خداوند صاحب قدرت مطلق است، چرا نمی‌تواند در زمین به صورت مستقیم اعمال حاکمیت کند؟ در پاسخ باید گفت این به معنای نقص و ضعف قدرت الهی نیست، بلکه این اشکال از ناحیه خود انسان‌ها پدید آمده است؛ زیرا انسان‌ها سنخیتی با ذات اقدس الهی ندارند؛ به همین جهت خداوند متعال به تعبیر قرآن کریم «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» (توبه: ۱۲۸) رابط‌هایی از جنس خود انسان‌ها را برای اعمال حاکمیت خود در زمین انتخاب کرده و با اعطای ویژگی‌هایی خاص به آنها ایشان را عامل تحقق عینی حاکمیت خویش در زمین قرار داده است. به دلیل عقل روشن است که در برقراری ارتباط دو حقیقت غیرهم‌سنخ وجود یک واسطه ضروری است و در ارتباط خالق و مخلوق موجودی واسطه می‌گردد که حسب امتیازات و خصوصیات به ذات اقدس خداوند نزدیکی بیشتری داشته باشد و در میان انسان‌ها قوی‌ترین رابطه را با خداوند برقرار کند (علم الهدی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱).

پس تحقق ولایت الهی در جامعه بشری این است که فردی که در رأس نظام قرار می‌گیرد و عامل قدرت به حساب می‌آید، باید از سوی خداوند تعیین شود؛ زیرا عاملیت قدرت سیاسی از شئون ذات باری تعالی است و از طرف او به فردی واگذار می‌شود و آن فرد جانشین خدا و خلیفه او در مسند حکومت قرار می‌گیرد. «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَ لَا يَزِيدُ



الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا». اوست آن کسی که شما را در زمین جانشین [خود] گرداند، پس هرکس کفر ورزد کفرش به زیان اوست (فاطر: ۳۹). آیات دیگر (نمل: ۶۲. بقره: ۳۰) نیز بر جانشینی انسان از سوی خداوند تأکید می‌ورزند و سفارش به تسبیح او و دوری از کفرورزیدن به باری تعالی می‌نمایند. خلافت از امتیازات انسان است که خداوند متعال به او اعطا کرده است و به دلیل همین مقام است که فرشتگان در برابر او سجده می‌کنند. سید محمد باقر صدر در نظریه خلافت انسان و شهادت انبیا که آخرین نظریه و مطلوب ایشان است، انسان را نماینده خدا در روی زمین با ویژگی‌های خاص می‌داند و در بحث دولت و نظام سیاسی دولت را تجلی برتر وحدت سیاسی امت اسلامی می‌داند و از طریق نظریه خلافت انسان ثابت می‌کند که مردم رکن اساسی دولت هستند و چون با ایجاد اختلاف بر اساس فرضیه حب ذات نتوانستند خلافت الهی خود را به ثمر برسانند، از طرف خداوند تشریحی دیگر بر اساس خط نظارت و گواهی پیامبران با خط خلافت عمومی یکی شد و در قالب ولایت و حاکمیت انبیا تجلی پیدا کرد که بعد از انبیا این خط را امامان و در دوران غیبت فقها ادامه دادند. این حکومت تلفیقی است و مشروعیت آن را مردمی و شرعی می‌دانند (ر.ک: صدر، ۱۳۵۹). «انسانی که به عنوان خلیفه الله در امر حکومت و ولایت قرار می‌گیرد، باید از دو امتیاز و ویژگی خاص برخوردار باشد: یکی اینکه در بُعد اسما و صفات و فضایل و کمالات انسانی به مقام خلافة الله رسیده باشد؛ یعنی مظهر صفات الهی باشد و ویژگی‌های یک انسان کامل را دارا شود. دوم اینکه خلیفه خداوند در اداره اجتماع و سرپرستی انسان‌ها باید مجری اراده الهی و خواست او در ساختن و تدبیر امور جامعه باشد. اساساً موضوع خلافت که نوعی نیابت و به جای او قرار گرفتن است، به جز این راه از راه دیگری تحقق پیدا نمی‌کند» (طاهری خرم آبادی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹). در این صورت قدرتی که با عاملیت انسانی شکل می‌گیرد، باید با معیار و قانون شریعت باشد. «حکومت اسلامی حکومت قانون است و مردم خواه حاکم باشند، خواه تحت فرمان حاکم برای داوری به شریعتی مراجعه می‌کنند که اصول و قواعد عینی و هویتی مستقل داشته باشند» (التیجانی، ۱۳۱۹، ص ۱۵۷). «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: و سپس تو را از شریعتی برخوردار کردیم، پس بر اساس آن عمل کن و از هوا و هوس نادانان پیروی نکن (جاثیه: ۱۸). و آیه دیگر می‌فرماید زمانی

که اختلاف نظر پیدا کنید، حکمش با خداوند است؛ «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ و در هر آنچه اختلاف نظر پیدا کنید، حکمش با خداوند است. چنین است خداوند، پروردگار من که بر او توکل کرده‌ام و به درگاهش روی آورده‌ام. تکلیفی که بر عهده مردم است، اطاعت‌پذیری آنان از ولی خداست و وظیفه ولی خدا هم حکمرانی بر اساس شریعت است.

بنابراین دو نتیجه می‌توان از این بحث گرفت: اول اینکه عامل اصلی قدرت، ذات باری تعالی است؛ ولی در زمین جانشینانی تعیین کرده و قدرت حکومت و هدایت بشر و به تعبیری سیاست را به آنها سپرده است. دوم معیار و میزان مشخصی به نام شریعت وجود دارد که قدرت باید بر اساس آن اعمال گردد و عامل قدرت حق خروج از این قانون را ندارد.

انبیا

یکی از جلوه‌های بارز قدرت انسانی، اطاعت از پیامبر برای رسیدن به کمال و حرکت در راه سعادت است. انبیا و وظیفه هدایت انسان‌ها و مشخص کردن راه سعادت، شقاوت و رهبری بندگان خدا در این دنیا و رساندن آنها به کمال را دارند و مردم نیز مکلف به اطاعت و پیروی از آنان در همین مسیر هستند. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر [خدا] و پیشوایان [معصوم] خود را و هرگاه در امری نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید [و از آنها داوری بطلبید]؛ اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این [کار برای شما] بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است» (نساء: ۵۹).

اعمال‌کننده اصلی قدرت در جامعه در زمان پیامبر با ایشان و پس از آن با امامان معصوم و در زمان غیبت با صالحان (مؤمنین) است. «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنها که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند» (مائده: ۵۵). «با توجه به ذیل آیه، شیعه و سنی گفته‌اند این آیه درباره امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام نازل شده است» (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۳۴، ص ۳۲۴. رشیدرضا، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۴۴۲). «منظور از لزوم اطاعت رهبر، این نیست که هر کس زمام کار مردم



را به دست گرفته است، باید از او اطاعت کرد و او مصداق اولوالامر است؛ بلکه مراد این است که از ولی امر واجد شرایط زمامداری، یعنی پیامبر یا امام معصوم یا منصوب از سوی آن دو باید فرمان برد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، «الف» ج ۱، ص ۶۱۹).

امامان

امام در لغت به معنای پیشوا و رهبر است (عمید، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۴۶) و در اصطلاح به معنای ریاست بالاصاله عمومی در امر دین و دنیا در دار تکلیف است (ابن میثم، ۱۳۶۵، ص ۱۷۴) که عموم مردم را به حفظ مصالح دین و دنیایشان ترغیب و از آنچه به حال آنان زیانبار است، منع کند (همان، ص ۴۵۷). بنابراین امامت به معنای ریاست عمومی فردی خاص بر امور دین و دنیای مردم در دنیا بالاصاله یا به جانشینی از پیامبر است؛ زیرا امامت دارای شئونی همچون رهبری سیاسی و زعامت اجتماعی و مرجعیت دینی و تبیین و تفسیر وحی و ولایت باطنی و معنوی است که از این جهت امام حجت خدا در زمان، ولیّ الله، انسان کامل حامل معنویت کلی انسانیت و قطب است (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۹). به اعتقاد اکثر مفسران، امامت در قرآن با معنای لغوی آن هماهنگ است و امام کسی است که به او اقتدا کنند و او را الگو و سرمشق خود قرار دهند (طوسی، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۵۰۴. التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۴۴).

واژه «امام» دوازده مرتبه در قرآن کریم به صورت مفرد (امام) و جمع (ائمه) آمده است که برخی از آنها و نیز آیات متعدد دیگر به موضوع امامت ارتباط دارد. آیات مربوط گاهی به پیشوایی بر حق دلالت دارند، «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ و از آنان امامان [و پیشوایانی] قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند (سجده: ۲۴) و گاهی به پیشوایی باطل، «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»؛ و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد (قصص: ۴۱) و گاهی به پیشوایی بر حق و باطل: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْتِهِمْ»؛ [به یاد آورید] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم (سراء: ۷۱). باتوجه به این آیه ها امام چه بر حق باشد چه باطل به جعل الهی است: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ

لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴) و «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص: ۴۱). جعل امامت حاکی از آن است که امام صرف نظر از حق یا باطل بودن آن ویژگی خاصی است که تنها در برخی افراد وجود دارد؛ به گونه‌ای که می‌توانند توجه دیگران را جلب کنند تا به آنان اقتدا کنند.

برخی گفته‌اند جعل به معنای خذلان است؛ یعنی خدای سبحان پس از ارسال پیامبران آنانی را که دعوت پیامبران را انکار کردند و راه کفر و گمراهی پیش گرفتند، به عنوان مجازات، آنان را مقتدای اهل آتش قرار داد؛ نه اینکه جعل امامت برای آنها ابتدایی باشد (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱۶، ص ۳۸). برخی دیگر گفته‌اند آیه در مقام گزارش حال آنان در قیامت است؛ آنان هنگامی که گروهی از دوزخیان به سوی آتش می‌روند، آنان پیشاپیش اصحاب آتش در حرکت‌اند، چنان که در دنیا نیز پیشوایان گمراهی بودند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱۶، ص ۹۰). برخی نیز جعل امامت را به معنای تسمیه و نامگذاری آنان به امام تأویل کرده‌اند (روض‌الجنان، ج ۱۵، ص ۱۳۷)؛ اما آیه بعد با آن سازگاری ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱۶، ص ۳۸)؛ زیرا بر اساس آن آیه، به سبب پیروی دیگران از آنان در کفر و تبهکاری، پی آنها از این جهان لعنت فرستاده می‌شود.

در هر صورت اصل در جعل امام، هدایت انسان برای عبودیت و سعادت است؛ چراکه بدون راهبری و هدایت امکان رسیدن به تعالی و کمال وجود ندارد. «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»: (ما پیامبران را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می‌کردند (انبیاء: ۷۳). آیه دیگر می‌فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»: و ما اراده کردیم تا بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم (قصص: ۵). قرآن به ما دستور می‌دهد که خدا و رسول و اولی‌الامر را اطاعت کنیم. «اطاعت از رسول درحقیقت پذیرفتن اوامر آسمانی خداوند است و در جنبه ولایتی و اجرایی پذیرفتن رهنمودهای ایشان در امور کشورداری است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، «الف»، ج ۴، ص ۸۵). در حقیقت مقام رسالت به عنوان نماینده و فرستاده خدا حاکمیت را برعهده دارد و پس از او مقام امامت به عنوان جانشین پیامبر و رهبر مردم تنها مقامی است که شایسته حکومت و اداره کشور و جامعه اسلامی است و مردم وظیفه دارند همان‌طور که از خدا اطاعت می‌کنند، از

رسول و امام نیز اطاعت نمایند، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و پیشوایان [معصوم] خود را و هر گاه در امری نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید [و از آنها داوری بطلبید]، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این [کار برای شما] بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است» (نساء: ۵۹).

امامت و رهبری انسان به دلیل پیچیدگی آفرینش انسان و مسائل مربوط به هدایت و سعادت او جز از طریق گزینش الهی امکان‌پذیر نیست. انبیا و ائمه معصومین، وقتی در حیات به سر می‌برند، عاملان قدرت‌اند. و در زمان غیبت کسی می‌تواند عامل قدرت باشد که از صالحان باشد.

صالحان



صالح مفرد صالحان و از ریشه «صلاح» به معنای نیکی، شایستگی، سزاواری، اهلیت و بسامانی است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۹، ص ۱۳۲۵). صالح در لغت ضد طالح و هم‌معنای نیکوکار، درخور، نیک‌مرد، اهل و بسامان است. دهخدا می‌نویسد: صلاح عبارت است از پیمودن راه رستگاری. برخی گفته‌اند: صلاح استقامتِ حال باشد بر آنچه شرع و عقل آدمی را به سوی آن دعوت کند و صالح کسی را نامند که بر ادای حقوقی که آفریدگار و آفریده‌شدگان بر عهده او دارند، قیام ورزد، «الخالصُ من کلِّ فساد» (همان). در تفسیر نمونه آمده است: «صالح‌بودن یعنی شایستگی از نظر اعتقاد و ایمان، شایستگی از نظر عمل و شایستگی از نظر گفتار و اخلاق» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱۶، ص ۲۵۰). از دیدگاه برخی قرآن‌پژوهان، صلاح در مواردی به کار می‌رود که موجودی کمال مناسب با نوع خود و آنچه از او انتظار می‌رود، به دست آورد؛ چنان که حقیقت فساد به کمال نرسیدن موجودی است که انتظار می‌رود در شرایط مناسب به کمال برسد یا ازدست‌دادن کیفیت و کمالی است که بقا و دوام آن انتظار می‌رود (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۱). بنابراین انسان صالح همان انسان کامل است؛ کسی که همه استعدادها و ارزش‌های انسانی در او به صورت هماهنگ رشد کرده و به کمال رسیده است. شهید مطهری در این باره می‌نویسد: کمال انسان در تعادل و توازن اوست؛ یعنی انسان با داشتن این همه استعدادهای گوناگون فقط به سوی یک استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را در یک وضع متعادل، همراه هم رشد دهد. پس انسان کامل در همه

میدان‌های انسانی قهرمان است (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۴۱-۵۹).

البته صلاح و کمال مراتبی دارد و صالحان دارای مراتبی‌اند؛ از این رو برخی پیامبران الهی از خداوند می‌خواستند که آنها را در گروه صالحان قرار دهد (نمل: ۱۹) یا به آنان ملحق سازد (یوسف: ۱۰۱) و این، نه تحصیل حاصل، بلکه از باب کمال‌طلبی و بالابردن مقام بوده است (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۲۰، ص ۳۰۳). از نظر قرآن کریم، ایمان به خدا و تسلیم‌بودن در برابر او، امر به معروف و نهی از منکر و سبقت‌گرفتن در کارهای نیک از جمله ویژگی‌های صالحان است؛ «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»: به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در انجام کارهای نیک پیشی می‌گیرند و آنها از صالحان‌اند (آل عمران: ۱۱۴). هر کس ایمان آورد و کارهای شایسته کند، در ردیف صالحان قرار خواهد گرفت؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد (عنکبوت: ۹). پس نباید حلقه صالحان را چنان تنگ کرد که مخاطبان از راه‌یافتن به آن ناامید شوند؛ زیرا داشتن ایمان کامل و پیراسته از هرگونه شرک و انجام عمل صالح به شایسته‌ترین شکل، امری دشوار، ولی امکان‌پذیر است. آنان خلفای واقعی و حجت الهی‌اند که حاکمیت و وراثت زمین به آنان بشارت و مژده داده شده است؛ «وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»: در زبور بعد از ذکر [تورات] نوشتیم بندگان شایسته‌ام وارث [حکومت] زمین خواهند شد (انبیاء: ۱۰۵). تنها از نظر خداوند آنان می‌توانند حکومت و حاکمیت زمین و زمینیان را در اختیار داشته باشند و هر گونه عاملیت قدرت در غیر از ایشان نامطلوب و طاغوتی قلمداد می‌شود که باید از آنان پرهیز و دوری یا با آنان مبارزه کرد.

ویژگی‌های عامل مطلوب

از منظر قرآن کریم، ویژگی‌های عامل مطلوب قدرت عبارت‌اند از: نفی شرک (آل عمران: ۶۴)، حاکمیت شریعت و قوانین الهی در حکومت (یوسف: ۴۰، نساء: ۱۰۵). مشورت در امور (آل عمران: ۱۵۹)، استقرار و گسترش عدالت (شوری: ۱۵)، پایبندی به

پیمان‌ها و قراردادهای (بقره: ۱۷۷)، جهاد در راه خدا (حجرات: ۱۵)، قبول پناهندگی (توبه: ۶)، امر به معروف و نهی از منکر (توبه: ۷۱)، استکبارستیزی (سجده: ۱۵)، ایجاد وحدت (مؤمنون: ۵۲)، ایجاد امنیت و آرامش (انعام: ۱۲).

عامل نامطلوب

عاملیت نامطلوب در مقابل عاملیت مطلوب به کار می‌رود و شامل افرادی است که به خداوند شرک می‌ورزند و مستکبر می‌شوند و تابعانی که به اطاعت از آنان می‌پردازند به گمراهی و ضلالت کشیده می‌شوند و فرجامی جز جهنم ندارند (تصویر ۳).



تصویر ۳. عاملان نامطلوب قدرت

اثمه کفر

اثمه جمع امام و در قرآن به دو صورت «أئمه» (الفراء، ۱۳۳۴ق، ج ۲، ص ۴۳۵) و «أیمة» (ابن منظور، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ۲۱۴) قرائت شده است. امام کسی است که پیشاپیش دیگران قرار دارد و به او اقتدا می‌شود (همان) و کفر در لغت به معنای پوشاندن و پنهان کردن چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳، ص ۷۱۴) و مقصود از آن در اینجا انکار وحدانیت خدا یا شریعت و نبوت است. این اصطلاح در قرآن یک بار به کار رفته است: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آنها پیمانی ندارند؛ شاید [با شدت عمل] دست بردارند (توبه: ۱۲). اثمه کفر بر کسانی اطلاق می‌شود که در کفر بر دیگران پیشی گرفته، دیگر کافران از آنان پیروی می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۹، ص ۱۵۹). علاوه بر این تعبیر، تعابیر دیگری مانند امامان دعوت‌کننده به دوزخ «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَىٰ

النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»: و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد (قصص: ۴۱) و رؤسا و بزرگ‌تری به ضلالت افکنده «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا» و می‌گویند پروردگارا ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند (احزاب: ۶۷) در قرآن به کار رفته است که هر یک به نحوی می‌تواند با ائمه کفر ارتباط پیدا کند. مفهوم ائمه کفر عام است و می‌تواند مصادیق گوناگونی داشته باشد؛ ولی در روایات به برخی از مصادیق آن اشاره شده است؛ مانند: طلحه، زبیر، معاویه، عمرو عاص و ابوموسی اشعری (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۳۳۵ و ص ۵۶۸) و خوارج (همان، ج ۲۱، ص ۲۷۱). امیرمؤمنان علیه السلام فرموده‌اند: امامان از قریش‌اند؛ خوبان آنها پیشوای خوبان و بدان آنان پیشوای بدان‌اند (همان، ج ۲۴، ص ۱۵۷). در روایتی دیگر اصحاب جمل از مصادیق ائمه کفر دانسته شده‌اند (حویزی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۹۰. بحرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۷۴۱). مفسران نیز در تعیین مصداق ائمه کفر آرای گوناگونی دارند. برخی معتقدند ائمه کفر شامل هر کافری می‌شود؛ زیرا هرکس پیشوای خویش و کافر امام نفس خود است. بنابراین مقصود از جنگیدن با ائمه کفر جهاد با همه کافران است (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۵، ۱۷)؛ ولی این سخن گذشته از نادر بودن آن با سیاق آیات نیز ناسازگار است و احادیثی که به مصادیق آیه اشاره دارد نیز آن را تضعیف می‌کند. در نقش پیشوایان کفر و ضلالت در گمراهی انسان‌ها و دوری آنها از کمالات همانند نقش برجسته امامان هدایت در هدایت و رهبری مردم و رساندن آنها به کمال و قرب به خدا جای تردید نیست. با نگاهی به تاریخ ادیان درمی‌یابیم که مهم‌ترین عامل پیدایش فرقه‌های ساختگی وجود افرادی است که به عنوان پیشوا عده‌ای را در پی خود کشانده، به تدریج فرقه‌هایی پدید آورده‌اند. تعداد مُتَنَبِّیان و امامان باطل بیش از شمار انبیا و امامان حق است؛ به همین علت قرآن افزون بر نشان دادن امامان حق و صفات آنها تشویق مردم به پیروی از آنها امامان باطل را همراه با صفات آنها معرفی و سرنوشت آنها و پیروانشان را در قیامت بیان می‌کند و به این وسیله انسان‌ها را از پیروی آنها بر حذر می‌دارد و به رویارویی با آنها فرمان می‌دهد (کریمی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۲).



مترفین

مترف از ریشه «ترف» در اصل به معنای متنعم بودن و گشایش در نعمت است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۶). مترف به طوری که در لسان العرب آمده، از ماده «ترف» (بر وزن سبب) به معنای تنعم است و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است (ابن منظور، ۱۳۸۱ ق، ج ۹، ص ۱۷)؛ یعنی سرگرمی به نعمت آن چنان او را مشغول کرده که از صاحب نعمت غافل گشته. پس مترف بودن انسان به معنای دل بستگی او به نعمت‌های دنیوی است، چه آن نعمت‌هایی که دارد و چه آنهایی که در طلبش می‌باشد، چه اندک باشد و چه بسیار؛ زیرا کم نیستند کسانی که با داشتن نعمت‌های مادی فراوان دستخوش اتراف نگردیده‌اند و بسیاری افرادی که با داشتن نعمتی اندک دستخوش اتراف شده‌اند و با همان نعمت و مال کم به طغیان افتاده‌اند. نکته درخور توجه اینکه مال یکی از انواع نعمت‌های خدایی است. نعمت معنای گسترده‌تری دارد که شامل جوانی، سلامت و عمر نیز می‌شود که اگر اینها باعث غرور و غفلت شوند، سرچشمه اصلی گناهان و مصادیقی از اتراف می‌باشند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲۳، ص ۲۳۰). «إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ»: آنها پیش از این [در عالم دنیا] مست و مغرور نعمت بودند (واقعه: ۴۵). این آیه علت استقرار اصحاب شمال در عذاب را بیان می‌کند و «ذلک» اشاره به همان عذاب آخرتی است که قبلاً ذکر کرده بود و اتراف که مصدر کلمه «مترفین» است، به معنای آن است که نعمت صاحب نعمت را دچار مستی و طغیان کند؛ کسی که نعمت چنینش کند، می‌گویند به اتراف افتاده، یعنی سرگرمی به نعمت آنچنان او را مشغول کرده که از ماورای نعمت غافل گشته. پس مترف بودن انسان به معنای دل بستگی او به نعمت‌های دنیوی است، چه آن نعمت‌هایی که دارد و چه آنهایی که در طلبش می‌باشد، چه اندکش و چه بسیارش (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱۹، ص ۱۲۴).

بنابراین واژه «مترفین» در قرآن به معنای کسانی است که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده‌اند و مصداق آن در بیشتر موارد پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه‌اند؛ آن دسته از افرادی که قیام انبیا به دوران خودکامگی‌شان پایان داد و منافع نامشروعشان به خطر افتاد و مستضعفان از چنگال آنها رهایی یافتند و با انواع حيله‌ها و بهانه‌ها به تخدیر و تحمیق مردم پرداختند؛ امروزه نیز بخشی از فساد دنیا از همین «مترفین» سرچشمه می‌گیرد.

طاغیان

طاغی اسم فاعل از طغی و به معنای طغیان کننده است و طغیان به تجاوز از حد در عصیان و نافرمانی (*راغب اصفهانی، ۱۳۷۳، ص ۳۰۴*) و تعدی از حد متعارف (*مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۱۲*) آمده است و در جای دیگر طغیان به معنای مطلق تجاوز از حد است و آن با گناه و طغیان آب و غیره تطبیق می‌شود که گناهکار از حد خویش تجاوز کرده و گرنه حد او انسانیت و نیکوکاری است (*قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۲۳*). «طاغوت» از همین ریشه به معنای کسی است که طغیانش شدت گرفته و از حق تجاوز کرده و در مقابل خدای قرار گرفته است و شامل جن و انس هر دو می‌شود (*راغب اصفهانی، ۱۳۷۳، ص ۳۰۵*). کلمه «طغی» ۳۹ مرتبه در قرآن آمده است؛ برای نمونه خطاب به حضرت موسی دستور داده شده که به سوی فرعون برود چون طغیان کرده است؛ « *اذهبْ اِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى* » (*طه: ۲۴*). در این کلمه «طغیان» همه چیز جمع است. آری، طغیان تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی است. و به همین جهت به این گونه افراد «طاغوت» گفته می‌شود که از همین ماده گرفته شده است (*مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱۳، ص ۱۱۶*). جالب است بدانید چرا خداوند متعال وظیفه هدایت فرعون را که قدرتمندترین و فاسدترین بود، در آغاز رسالت حضرت موسی به او محول کرده است. با بیان اوصاف طاغی بودن فرعون از زبان قرآن می‌توان به پاسخ این پرسش رسید.

ویژگی‌های عامل نامطلوب

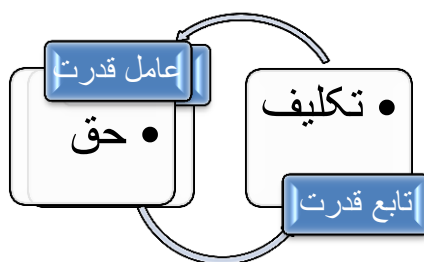
از منظر قرآن کریم، ویژگی‌های عامل نامطلوب قدرت عبارت‌اند از: تکذیب آیات الهی (*اعراف: ۱۰۳، انفال: ۵۲، قمر: ۴۱ و ۴۲*)؛ تحریف و انکار حقیقت‌ها (*آل عمران: ۱۱*)؛ خداپنداری خویشتن (*شعراء: ۲۶*)؛ اتهام‌زدن به پیامبران از قبیل جادوگر (*اعراف: ۱۰۹*)؛ دیوانه (*جن زده*) (*اسراء: ۱۰۲*)؛ فسادگر (*غافر: ۲۶*)؛ مخالفت با پیامبران (*مزمّل: ۱۵ و ۱۶*) و دسیسه علیه آنها (*طه: ۶۰*) و عملیات نظامی (*شعراء: ۵۲-۵۴*)؛ تکبر در برابر آیات الهی (*یونس: ۷۵*)؛ مخالفت با فرمان‌های الهی (*شعراء: ۱۶*)؛ جلوگیری دیگران از فرمان‌های الهی به گونه‌ای که ایمان آوردن مردم به پیامبران را منوط به اجازه خود



می‌داند(اعراف: ۱۲۳)؛ برتری جویی(عنکبوت: ۳۹)؛ سبک و خوارشمردن مردمان(زخرف: ۵۴)؛ ستمگری به دیگران(تحریم: ۱۱)؛ اسرافگری(زخرف: ۳۳)؛ شکنجه مردم تحت سلطه خود(ابراهیم: ۶)؛ گمراه کردن مردم(یونس: ۸۱)؛ ناتوان کردن مردم(قصص: ۴). بنابراین طاغیان کسانی‌اند که متصف به طغیان باشند و خروج از حد، کار همیشگی آنان باشد؛ یعنی سرپیچی و سرکشی از فرمان‌های الهی و زیاده‌روی در فساد و معاصی؛ مانند فرعون. در قرآن کریم علاوه بر افرادی مانند فرعون از اقوامی یاد شده است که طاغی شده بودند؛ مانند: ثمود، عاد و قوم نوح؛ «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا». جهنم جایگاه این عاملان قدرت در آخرت است.

تابع قدرت

دومین مؤلفه قدرت بر اساس آنچه گفته شد، تابع قدرت است. تابع قدرت در قرآن کریم با واژه حق و اطاعت گره خورده است و اطاعت در هر جای قرآن آمده است، مشروع بودن تأثیرپذیری از مطاع را اثبات می‌کند و این تأثیرپذیری در عمل در قالب تکالیف مطرح می‌شود. در کنار این موضوع، با توجه به اینکه انسان از جایگاه خلیفه‌اللهی برخوردار است و حق انتخاب حاکمان را دارد و از میان شایستگان افرادی را برای حکومت انتخاب می‌کند، دوگونه حق و تکلیف به‌وجود می‌آید که تأثیر و تأثری دوسویه را به ارمغان می‌آورد؛ یعنی انسان از یک منظری تابع قدرت می‌شود و از عاملان قدرت تأثیر می‌پذیرد و از سوی دیگر عامل قدرت می‌شود و بر عامل قدرت تأثیر می‌گذارد(تصویر ۴).



تصویر ۴. دوگانه حق و تکلیف عامل و تابع قدرت

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که احتمال دارد یک کسی از یک حیث عامل باشد و از

حیث دیگر تابع و این دو رابطه تأثرگذاری و تأثیرپذیری در عرصه‌های مختلف زندگی سیاسی خودش را نشان می‌دهد. هر چند برخی از متفکران و اندیشمندان علوم اسلامی یک‌سویه بودن قدرت را می‌پذیرند؛ برای نمونه می‌توان به شیخ مفید استناد کرد که ایشان در بیان وظیفه مردم به عنوان تابعان قدرت با استدلال به آیات و روایت وجوب فرمانبرداری مردم در برابر امام عادل را اثبات می‌کند و این حکم را به اطاعت از فقها در دوره غیبت سرایت می‌دهد. «بر برادران مؤمن کمک و یاری کردن وی [فقیه] واجب است» (محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، «الف»، ص ۸۱۰). با توجه به این دیدگاه «مردم به مثابه تابعان قدرت پس از شناخت امام و حاکم عادل باید به اطاعت از وی همت گمارند. این اطاعت و فرمانبرداری به دلیل برحق بودن آن امام و حاکم است و از این رو رضایت مردم هیچ‌گونه نقشی در حقانیت و برحق بودن حاکم ندارد» (میراحمدی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۳). این روایت از نظر شیخ مفید به مبنای ایشان برمی‌گردد که پیامبر را از سوی خداوند ثابت‌الطاعه می‌داند که نیازی به بیعت یا انتخاب دیگران نیست. این نوع استدلال برای یک‌سویه بودن رابطه قدرت در بحث مشروعیت قدرت قابل اثبات است و در مشروعیت اعمال قدرت عامل (پیامبر، امام، فقیه عادل) نیازی به اظهار نظر تابع قدرت (مردم) ندارد. از این حیث این استدلال قابل پذیرش است؛ ولی به صورت کلی پذیرش یک‌سویه بودن رابطه قدرت سخت است؛ چرا که شیخ مفید رضایت مردم از رهبری امام و فقیه عادل را مطلوب می‌داند (محمد بن نعمان، ۱۴۱۳، «ب»، ص ۱۷۳). این نکته بیانگر این مهم است که مردم (تابعان قدرت) خیلی مد نظر شیخ مفید قرار نگرفته و بیشتر به بررسی مؤلفه اول قدرت (عامل قدرت) پرداخته و آن را برجسته کرده است. با وجود این و با گذشت زمان، تحولی اساسی در اندیشه فقها و اندیشمندان دوران معاصر در این مباحث شکل گرفته است؛ «با فراتر رفتن امام خمینی از مفهوم حق به مفهوم تکلیف بی‌تردید زمینه تفکیک مقام ثبوت از مقام اثبات فراهم گردید» (میراحمدی، ۱۳۹۲، ص ۱۵۵)؛ یعنی امام خمینی (ره) ولایت و مشروعیت ولی فقیه را در گرو انتخاب مردم نمی‌داند (مقام ثبوت) اما تشکیل حکومت را تنها با انتخاب آنان جایز می‌داند (مقام اثبات). «اگر یک ملتی رأی دادند - ولو تمامشان - به اینکه اعقاب این سلطان هم سلطان باشند این به چه حقی [است]؟ ملت پنجاه سال پیش از این، سرنوشت ملت بعد را معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است» (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۱۱) و در جایی دیگر



در پاسخ به سؤالی در مورد شرط اعمال ولایت فقیه جامع‌الشرایط می‌فرماید: «ولایت در جمیع صور دارد؛ ولکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین» (همان، ج ۲۰، ص ۴۵۹). هرچند بین انتخاب و بیعت فرق است، سیدمحمدباقر صدر بیعت را این گونه توضیح می‌دهد: «... تأکیدی است از جانب پیامبر و وصی‌اش بر شخصیت امت و دلیل دیگری بر خلافت عمومی ملت است تا از طریق آن، حدود و مشخصات راه امت تعیین گردد و افراد خود را در تشکیلات اجتماعی سهیم بدانند و مسئول پاسداری از آن باشند» (صدر، ۱۳۵۹، ص ۳۹).

بنابراین مردم به جایگاهی می‌رسند که می‌توانند ولی فقیه عادل را انتخاب کنند. این انتخاب به معنای مشروعیت‌دهی به آن نیست؛ ولی تکلیفی به آن می‌دهند که می‌تواند برای آنان اعمال قدرت نماید؛ از این رو امت اسلامی یا مردم مسلمان مهم‌ترین بخش حکومت را تشکیل می‌دهند. «امت صاحب حق در مراقبت و سیاست عهده‌دار حمل امانت الهی هست و تمام افراد امت در دارابودن این حق در پیشگاه قانون برابرند (و افرادها جمیعاً متساوون فی هذا الحق امام القانون) و فردفرد آنها می‌توانند این حق را از طریق ارائه و به‌کارگیری آراء، افکار و اندیشه‌ها و فعالیت سیاسی خود به اشکال مختلف تحقق بخشند...» (صدر، [بی‌تا]، ص ۲۹). وجود دوگانه حق و تکلیف موجب می‌شود تک‌تک انسان‌ها حس مسؤولیت‌پذیری داشته باشند و به اتفاقاتی که در زندگی سیاسی اجتماعی‌شان می‌افتد بی‌توجه نباشند و در جای خود یعنی موقع انتخاب حاکمان عاملیت خودشان را نشان دهند. این رابطه دوسویه منجر به دقت حاکمان در تصمیم‌گیری‌ها و اداره جامعه می‌شود؛ چراکه پاسخگوی تابعان به عبارتی عاملان اصلی قدرت (مردم) باید باشند.

هدف قدرت

هدف آخرین مؤلفه از مؤلفه‌های قدرت است که درحقیقت قدرت برای آن شکل می‌گیرد. هدف قدرت در بین عناصر تشکیل دهنده مفهوم قدرت از چنان تأثیری برخوردار است که بدون آن سازه قدرت شکل نمی‌گیرد و این هدف است که عامل قدرت را وادار می‌کند برای رسیدن به آن بر تابع قدرت اثر گذارد. برای بیان اهداف قدرت

تقسیم‌بندی‌های مختلفی صورت گرفته است: از جمله تقسیم قدرت به کلان و خرد، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، میان‌مدت و بلندمدت و... در هر صورت در قرآن کریم اهداف متعددی برای سازه قدرت و فلسفه آن بیان شده است. در اینجا هدف قدرت را مطابق با تقسیم‌بندی عامل قدرت به دو قسمت مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌کنیم و برمی‌رسیم.

هدف مطلوب

قدرت زمانی که از عاملیت مطلوب برخوردار باشد، لاجرم باید دنبال هدفی الهی نیز باشد تا تناسب بین عامل و هدف ایجاد شود؛ زیرا حکمراندن و حاکمیت در جامعه بشری حقی الهی است که از ربوبیت و هدایت خداوندی ناشی می‌شود و جز او و کسانی که از جانب وی مجازند، کسی حق حکومت و زمامداری بر مردم را ندارد. خداوند این مسئولیت خطیر را بر عهده انبیا که از خصلت عصمت برخوردارند، نهاده است (عمیدزنجانی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۰) و انبیا برای رسیدن به سعادت هدایت بشر را به عهده می‌گیرند و انسان‌ها را برای رسیدن به تعالی در صراط مستقیم راهبری می‌کنند. «زمامداری و حکومت کردن برای کسی جایز نیست جز برای خدا، فرمان داده که غیر از او را نپرستید» (یوسف: ۴۰). در آیه دیگر می‌فرماید: «حکم و فرمان تنها از آن خداست» (یوسف: ۶۷). «حکم و فرمان تنها از آن خداست؛ حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکننده [حق از باطل] است» (انعام: ۵۷).

مقام حکومت، مقامی است که از مردم اطاعت می‌طلبد و همین اطاعت است که نظم و انسجام به جامعه می‌دهد و اگر بر اساس قوانین عادلانه و قسط باشد، می‌تواند امنیت برقرار کند و از حقوق همگان حفظ و حراست نماید. اگر رشته این اطاعت به غیر خدا منتهی شود، جامعه جامعه کفر یا شرک است و اگر هدف الهی باشد و به خدا منتهی شود جامعه جامعه توحید است. به همین دلیل است که در حکومت اسلامی، حقیقتاً حکومت از آن خداست و اطاعت مردم از مقام رسالت و امامت هم حقیقتاً از خداست (بهشتی، ۱۳۶۰، ص ۱۲۳)؛ از این رو عبودیت، سعادت، عدالت و امنیت اهداف مطلوب قدرت نامبرده می‌شود که در اینجا به بیان این اهداف می‌پردازیم.

بندگی

اولین و مهم‌ترین هدف از اعمال قدرت بندگی خداوند است که ایشان برای انسان مقرر کرده است. این هدف با خدامحوری و توحید فراهم می‌شود؛ چراکه جامعه الهی بر اصالت توحید استوار است و عقیده به بندگی خداوند در جامعه آثار و ثمرهای خوبی دارد که قطعاً در جوامع غیرالهی وجود ندارد. عبودیت در قرآن کریم به دوگونه استعمال شده است: نخست آیه‌هایی که ناظر به جنبه تکلیفی عبادت و عبودیت‌اند و تمکین و تسلیم در برابر خداوند را متذکر می‌شوند و عبادت خداوند را هدف خلقت معرفی می‌کنند؛ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»: من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند [و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند] (ذاریات: ۵۶). گونه دوم آیه‌هایی‌اند که از ارسال رُسل برای دعوت اقوام و ملت‌ها به عبادت پروردگار سخن می‌گویند؛ «وَالِإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»: و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را [فرستادیم] گفت: ای قوم من [تنها] خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید (اعراف: ۶۵) با استفاده از این آیه و آیه‌های مشابهی (اعراف: ۷۳-۸۵) که درباره فلسفه ارسال رُسل صحبت کرده‌اند، وجه مشترکی وجود دارد و آن دعوت اقوام خویش به عبادت و عبودیت خداوند متعال است.



سعادت

جامعه‌های به‌ظاهر مدنی دنیا که بشر امروزه در دام آنها گرفتار آمده، یک اصل و هدف را مبنای زندگی اجتماعی قرار داده‌اند و آن را برای خود منشأ سعادت به‌شمار می‌آورند و آن بهره‌برداری از منافع و مزایای دنیوی و بهره‌کشی از طبقه ضعیف برای سود بیشتر است و آن عامل مهمی که مایه هم‌آوایی و یکپارچگی آنان شده است، همین امر است. درمقابل اسلام زندگی اجتماعی استوار بر اصل توحید (یکتاپرستی) را عامل سعادت و پیشرفت می‌خواند و اندکی دقت در تعالیم اسلام معلوم می‌سازد که تمام قوانین اسلامی بر اساس توحید وضع شده‌اند.

هرگونه روابط انسانی در حیات اجتماعی - از قبیل روابط فرهنگی و تربیتی، مشارکت تجاری و اقتصادی، قراردادهای سیاسی و نظامی - بر مبنای همین اصل تنظیم شده‌است. درحقیقت این دسته از مسائل در زندگی اجتماعی اموری نازل از مقام توحید است و مراتب

صاعد آنها همان مقام عالی توحید است. پس توحید جامع همه تعالیم الهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، «ب»، ص ۱۸۹) و هدف از بعثت تمام انبیا دعوت به توحید و اجتناب از طاغوت است. «ما در هر اتمی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از پرستش طاغوت اجتناب کنید. خداوند گروهی از آنان را هدایت کرد و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود» (نحل: ۳۶). پیامبر اسلام ﷺ توحید را سعادت و بهر روزی آور و شرک را عامل سیه‌ورزی و بدبختی مردم دانست و معتقد بود که دعوت به خدای یگانه و نفی بت‌ها و عبادت و بندگی خدا با آزادی از دست ستمکاران همراه است؛ از همین رو آن پیامبر رحمت ابتدا می‌خواستند عقیده جامعه را اصلاح کنند و سپس آنها را به سعادت رسانند (همان ص ۱۹۰).

بگو «بیباید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم؛ اینکه چیزی را همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان را از [ترس] فقر نکشید؛ ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت نزدیک نشوید، چه آشکار باشد چه پنهان و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق و [از روی استحقاق]؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا ببینیدشید» (انعام: ۱۵۱).

عدالت

سومین هدف مطلوب قدرت برقراری عدالت است. قوام حقیقت حیات انسانی به اصل عدالت است. دادگری همانند اصل توحید ریشه در نظام تکوین دارد: «بالعدل قامت السموات و الارض» (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۰۳). رعایت قسط و عدل است که انسجام یک نظام را حفظ می‌کند و نادیده‌انگاشتن آن مخالفت با نظام طبیعی و اهتمام به آنها هماهنگی با نظام هستی است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، «ب»، ص ۱۹۲). قرآن میزان و ترازوی استقامت و معیار عدالت و درستی است؛ بنابراین لازم است که آرا و نظریات افراد با قرآن و کلام الهی سنجیده شود، نه اینکه آرای افراد ملاک سنجش قرار گیرد و قرآن با آن مقایسه شود (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۷).



عمل به عدالت در زندگی اجتماعی از مهم‌ترین تکالیف الهی مسلمانان است و ظلم به حقوق دیگران از محرّمات و معاصی بزرگ به شمار می‌آید. «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید. خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند، شنوا و بیناست» (نساء: ۵۸). مسلمانان باید نماد عدالت باشند و هیچ‌گونه دشمنی نباید آنان را از محور عدل خارج سازد. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت پیشه کنید که به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و از [نافرمانی] خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» (مائده: ۸).

رعایت اصل عدالت به حیطة عاملان قدرت در جامعه مسلمانان محدود نمی‌شود؛ بلکه آنان مکلف‌اند با نامسلمانانی که به آنها ستم نکرده‌اند با عدالت رفتار کنند. «آنها با دقت [به سخنان تو] گوش می‌دهند تا [دستاویزی پیدا کنند و آن را] تکذیب نمایند و بسیار مال حرام می‌خورند؛ ولی اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا [اگر صلاح دانستی] از آنان صرف نظر کن و اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند و اگر داوری کنی با عدالت در میان آنها داوری کن که خدا عدالت پیشه‌گان را دوست دارد» (مائده: ۴۲).

بنابراین عدالت باید در همه امور رعایت شود. «و هنگامی که [چیزی را برای معامله] پیمانه می‌کنید، حق پیمانه را ادا نمایید و با ترازوی درست وزن کنید؛ این کار بهتر و عاقبتش نیکوتر است» (اسراء: ۳۵) و هرگز نباید از اصل عدالت غافل شد؛ چراکه غفلت از آن مستلزم نابودی جامعه و ارزش‌های آن است.

در قرآن به قدری به عدالت توصیه شده که حتی در مقام سخن‌گفتن و رفتار با یکدیگر هم باید عدالت رعایت شود. «و به مال یتیم جز به بهترین صورت [و برای اصلاح] نزدیک نشوید تا به حد رشد خود برسد و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید؛ هیچ کس را جز به مقدار توانایی‌اش تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گویید و داوری می‌کنید عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان [شما] بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید» (انعام: ۱۵۲). «و زمین [در آن روز] به نور پروردگارش روشن می‌شود و نامه‌های

اعمال را پیش می‌نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند و میان آنها به حق داوری می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد» (زمر: ۶۹).

محوری‌ترین اصلی که امام علی علیه السلام آن را مبنای قبول حکومت معرفی می‌کند و آن را برای هر حکومتی لازم می‌داند، عدالت است. حضرت حکومت را وسیله‌ای کارساز برای اجرای عدالت می‌دانست و هدف اساسی حکومت، والاترین ارزش در جامعه و اصل بنیادی در جهت‌گیری‌های حکومتی را عدالت می‌داند و عدالت اجتماعی، اقتصادی و قضایی را بهترین خدمت به جامعه معرفی می‌کند. امام علیه السلام حتی در مقایسه عدل و جود عدل را افضل معرفی می‌کند که عدل، حرکت مطابق اصل و قابل تحقق توسط همگان است؛ اما جود مسیری خاص برای گروهی خاص است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «همانا برترین چشم‌روشنی زمامداران برقراری عدل در شهرها و آشکارشدن محبت مردم به رهبر است که محبت دل‌های رعیت جز با پاکی قلب‌ها پدید نمی‌آید و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون رهبر را بگیرند و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیت نگذاشته باشد و طولانی شدن مدت زمامداری بر مردم ناگوار نباشد» (نهج البلاغه، خطبه ۵۳).

امنیت

قرآن امنیت را یکی از اهداف استقرار حاکمیت الله و جانشینی صالحان در امامت معرفی کرده است. «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که به یقین خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده برایشان پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، [به گونه‌ای] که فقط مرا می‌پرستند و چیزی را همتای من قرار نخواهند داد و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنان همان فاسقان‌اند» (نور: ۵۵) و این نشان اهمیت امنیت در حکومت اسلامی است. در سیاست‌گذاری کلان نباید اصل امنیت را فراموش کرد. امنیت به عنوان یکی از خط‌مشی‌های کلی باید راهبر و تأثیرگذار در خط‌مشی‌گذاری عمومی و جزئی باشد. بدون توجه به امنیت، خط‌مشی‌گذاری به سرانجام نخواهد رسید. تأمین امنیت از اهداف جهاد اسلامی است.



«و با آنها پیکار کنید تا فتنه [و بت پرستی و سلب آزادی از مردم] باقی نماند و دین مخصوص خدا گردد. پس اگر [از روش نادرست خود] دست برداشتند، [مزاحم آنها نشوید؛ زیرا] تعدی جز بر ستمکاران روا نیست» (بقره: ۱۹۳) و جامعه امن و الگو برای جوامع دیگر است. «خداوند [برای آنان که کفران نعمت می‌کنند] مثلی زده است: سرزمینی که امن و آرام بود و همواره روزی‌اش از هر جا می‌رسید اما نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر آنها پوشانید» (نحل: ۱۱۲). وجود امنیت نه تنها برای داخل کشور اسلامی لازم و ضروری است، بلکه برای کشورهای همسایه نیز واجب می‌باشد؛ چراکه اگر امنیت در آنها برقرار نباشد، به کشور اسلامی آسیب خواهد زد. در نظام سیاسی اسلام، امنیت چتری است که باید همه آحاد و اقشار جامعه از سایه آن بهره‌مند شوند و تنها مجرمان و اخلال‌گران نظم و امنیت جامعه از این چتر امنیتی محروم‌اند و نظام سیاسی، نه تنها در برابر آنان تعهد حفظ امنیت ندارد، بلکه برای حفظ امنیت جامعه مسئول است که از آنان سلب امنیت کند. امنیتی که در اینجا مطرح است، تمام ابعاد را شامل می‌شود، اعم از امنیت فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضایی.

هدف نامطلوب

اهداف نامطلوب به اهدافی گفته می‌شود که عامل قدرت بدون توجه به خداوند، (عامل اصلی قدرت)، برای قدرت اهدافی را تعیین می‌کند و بر اساس آن اهداف بر تابعان تأثیر می‌گذارد. معمولاً در این اهداف با توجه به این جهانی بودن آن بیشتر به دنبال سلطه و حفظ آن به همراه کسب سود و رفاه هستند.

سلطه و استبداد

عامل قدرت در این هدف به دنبال در اختیار گرفتن اراده و تغییر در رفتار تابعان قدرت است؛ از این رو آن چیزی که اهمیت دارد تسلط بر تابعان و در اختیار گرفتن اراده جمعی آنان است. پس از تسلط بر اراده تابعان قدرت می‌توان آنان را به سوی اهداف دیگری سوق داد. همواره هدف اصلی، همان تسلط بر تابعان قدرت است که قرآن کریم آن را نفی می‌کند. «شما دو نفر [موسی و هارون] به سوی فرعون بروید که او طغیان و سلطه‌جویی را پیشه کرده است» (طه: ۴۳). «ما موسی و هارون را به سوی فرعون و اشراف مملکتش

فرستادیم، آنها استکبار ورزیدند و گروهی سلطه‌جو بودند» (مؤمنون: ۴۶). علاوه بر این در قرآن کریم آمده است که سلطه بر کسی باید داشت که به مردم ظلم کرده است. «سلطه را تنها در مورد کسانی می‌توان اعمال کرد که به مردم ظلم کنند» (شوری: ۴۲).

حفظ قدرت

حفظ قدرت از جمله اهداف عاملان قدرتی است که به دنبال حکومت و حاکمیت‌اند و در طول تاریخ رفتار و عملکرد بسیاری از سلاطین و حاکمان و فرمانروایان به‌ویژه در حکومت‌های موروثی و پادشاهی بوده است. از این هدف با تعبیری همچون اصالت قدرت یا قدرت برای قدرت نیز یاد می‌شود. اندیشمندان غربی که در حوزه قدرت تأملاتی دارند به این هدف اشاره می‌کنند؛ «تبیین اندیشه اصالت قدرت در قالبی نظریه‌مند و برهانی و منسجم با نام متفکرانی نظیر ماکیاولی، نیچه و هگل مقرون و همراه است و در این میان، ماکیاولی سرآمد این دسته از متفکران سیاسی شمرده می‌شود» (نبوی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۴)؛ به همین دلیل هزینه کردن قدرت فقط برای افزایش قدرت منطقی شمرده می‌شود و هزینه آن برای امور دیگر مثل دین، اخلاق و ارزش‌های انسانی جایز دانسته نمی‌شود. قدرت بر این امور ترجیح داده می‌شود. در این راستا عاملان قدرت برای حفظ و افزایش فرمانبرداری تابعان دست به هر اقدامی می‌زنند تا بتوانند عاملیت قدرت خودشان را حفظ کنند و چیزی بااهمیت‌تر از این در اندیشه آنان وجود ندارد. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبُلَى»: ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاویدان و ملکی بی‌زوال راهنمایی کنم: (طه: ۱۲۰). مراد از «شجره خلد» درختی است که خوردنش باعث می‌شود آدمی جاودانه بماند و مراد «از ملکی که کهنه نشود» سلطنتی است که مرور زمان و اصطکاک مزاحم‌ها و موانع در آن اثر نگذارد. پس برگشت معنا به این می‌شود که مثلاً بگوییم ابلیس به آدم گفت آیا می‌خواهی به درختی راهنمایی‌ات کنم که با خوردن میوه آن عمری جاودان و سلطنتی دایمی داشته باشی؟ (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱۴، ص ۳۱۰). این آیه بیانگر نقطه ضعف انسان در دو حوزه جاودانگی و قدرت‌طلبی است و اینها باعث رانده شدن حضرت آدم از بهشت شد. «درواقع شیطان حساب کرد تمایل آدم به چیست و به اینجا رسید که او تمایل به



زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی‌زوال دارد؛ لذا برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از این دو عامل استفاده کرد و به تعبیر دیگر همان‌گونه که خداوند به آدم وعده داد که اگر شیطان را از خود دور سازی همیشه در بهشت مشمول نعمت‌های پروردگارت خواهی بود، شیطان نیز در وسوسه‌هایش انگشت روی همین نقطه گذارد. آری، همیشه شیطان‌ها در آغاز برنامه‌های خود را از همان راه‌هایی شروع می‌کنند که رهبران راه حق شروع کرده‌اند؛ ولی چیزی نمی‌گذرد که آن را به انحراف می‌کشاند و جاذبه راه حق را وسیله برای رسیدن به بیراهه‌ها قرار می‌دهند» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱۳، ص ۳۲۲).

سودانگاران

نگاه سودانگاران به قدرت سابقه دیرینه‌ای در رفتار اجتماعی انسان‌ها دارد. کسب سود و رفاه مادی به خودی خود منافاتی با فطرت انسان ندارد؛ ولی باید توجه داشت انسان موجودی سیری‌ناپذیر است و هر چقدر سود و رفاه در اختیارش قرار گیرد باز دوست دارد که بیشتر از آن را داشته باشد. در این هدف عامل قدرت برای به‌دست‌آوردن قدرت و حفظ اطاعت تابعان قدرت صرفاً به دنبال افزایش سود و رفاه مادی در جامعه است و از این طریق می‌خواهد عاملیت قدرت خود را حفظ و حراست نماید. «فلسفه سودجویی با آموزه‌های ادیان آسمانی به‌ویژه دین اسلام در تعارض مستقیم است. دین اسلام سرشت انسان را معطوف به کمال‌جویی دنیوی و اخروی می‌داند و انسان را موجودی معرفی می‌کند که فطرتاً در عین تلاش برای خیر و منفعت مادی، به خیر و منفعت معنوی و اخروی نیز توجه دارد. از نظر اسلام، تلاش انسان اگرچه در سطح حیات ظاهری و محسوس خود معطوف به منفعت و سود مادی است، در سطح حیات عمیق و باطنی‌اش فطرتاً به دنیای خارج از ماده نظر می‌افکند و به هر حال دغدغه دنیای غیر مادی را دارد» (نبوی، ۱۳۷۹، ص ۳۰۶). در قرآن کریم به کسب سود و رفاه مادی و اخروی با هم تأکید شده است و سود و رفاه مادی صرف را موجب گمراهی و ضلالت می‌داند؛ «الَّذِينَ يَسْتَحْيُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْنُونَهَا عَوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»: همان کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند آن را منحرف سازند؛ آنها در گمراهی دوری هستند (براهیم: ۳). بنابراین توجه به کسب سود مادی باید در حدّ نیاز و جهت رفع حوائج و خیررساندن به هموعان باشد و

در کنار این توجه به کسب سود معنوی و اخروی نیز باید باشد تا انسان بتواند تعادل را حفظ کند.

نتیجه

بر اساس چارچوب نظری تحقیق حاضر، با استفاده از تفسیر موضوعی استنتاجی (برون قرآنی) و عرضه موضوع زمانه مؤلفه‌های سه گانه: عامل قدرت، تابع قدرت و هدف قدرت به قرآن کریم عرضه گردید و این یافته‌ها به دست آمد:

عامل قدرت از منظر قرآن کریم می‌تواند مطلوب و نامطلوب باشد. انبیا و امامان معصوم و صالحان عاملان مطلوب قدرت هستند که به نمایندگی از خداوند متعال، عامل اصلی قدرت حق اعمال قدرت بر تابعان را بر عهده دارند. از سوی دیگر ائمه کفر، مترفین و طاغیان عاملان نامطلوب قدرت‌اند که به اعمال قدرت می‌پردازند. بدون تردید عاملیت مطلوب و نامطلوب دارای ویژگی‌هایی است که وجه تمایز چگونگی اعمال قدرت را به تصویر می‌کشند.

از منظر قرآن کریم، کسانی که مورد اعمال قدرت قرار می‌گیرند، با بهره‌گیری از حق خلیفه الهی به نوعی در اعمال قدرت صاحب حق می‌شوند. در اینجا دوگانه حق و تکلیف پیش می‌آید که منجر به شکل‌گیری رابطه دوسویه عامل قدرت و تابع قدرت می‌گردد. هدف قدرت در قرآن کریم به دو قسمت مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌گردد. هدف مطلوب قدرت به دنبال رسیدن به بندگی، سعادت و کمال بشری است و به برقراری عدالت و امنیت توجه ویژه‌ای دارد. هدف نامطلوب قدرت نیز به دنبال سلطه و حفظ قدرت و تأمین سود و رفاه مادی است. با این بیان می‌توان به تفاوت مؤلفه‌های قدرت مطلوب و نامطلوب پی برد و عناصر قدرت را شناسایی کرد.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن ابی الحديد، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آية الله العظمى المرعشى النجفی، ۱۳۶۱.
- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی، قم: مطبعة سيد الشهداء، ۱۴۰۳ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۸ق.
- ابن میثم، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، قم: مکتبه آية الله العظمى المرعشى النجفی، ۱۳۶۵.
- ابی زکریا، یحیی بن زیاد الفراء، معانی القرآن، بیروت: دارالسرور، ۱۳۳۴ق.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت: ۱۴۱۹ق.
- التیجانی، عبدالقادر حامد، مبانی اندیشه سیاسی در آیات مکی، ترجمه و تعلیق مهران اسماعیلی و مشتاق الحلو، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، اسراء، قم: ۱۳۸۷ «الف».
- _____، توحید در قرآن، چ سوم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ «ج».
- _____، وحی و نبوت، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- _____، جامعه در قرآن، نشر اسراء، ۱۳۸۷ «ب».
- حر عاملی، محمد بن حسن، الفوائد الطوسیة، مصحح سید مهدی لاجوردی حسینی و محمد درودی، چ ۱، قم: علمیه، ۱۴۰۳ق.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نورالتقلین، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۳.
- دائرة المعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- الراغب الاصفهانی، مفردات فی غریب القرآن، تهران: المکتبه المرتضویه، ۱۳۷۳ق.
- رجبی، محمود، «تفسیر موضوعی قرآن از منظر استاد محمد تقی مصباح» قرآن شناخت، س ۲، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.



- رضا، محمدرشید، *تفسیر المنار*، بیروت: دارالکتب، ۱۴۲۰ق.
- صدر، محمدباقر، *جمهوری اسلامی*، ترجمه سیدجعفر حجت، تهران: انتشارات روزبه، [بی تا].
- _____، *المدرسة القرآنیة یحتوی علی التفسیرالموضوعی للقرآن الکریم*، قم: مرکزالابحاث والدراسات التخصصیه للشهیدالصدر، ۱۴۲۱ق.
- _____، *خلافه انسان و گواهی پیامبران*، ترجمه جمال موسوی، تهران: روزبه، ۱۳۵۹.
- طاهری خرم آبادی، سیدحسن، *ولایت و رهبری در اسلام*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.
- طباطبایی سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- _____، *شیعه در اسلام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۵.
- طوسی، محمدبن حسن، *التبیین فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد قیصر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲.
- طوسی، محمدبن محمد نصیرالدین، *تلخیص المحصل* [فخر رازی]، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- علم الهدی، سیداحمد، *سیاست در قرآن (تفسیر آیات سیاسی قرآن)*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۲.
- عمید، حسن، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- عمید زنجانی، عباسعلی، *مبانی اندیشه سیاسی اسلام*، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۴.
- قرشی، سیدعلی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- گالبرایت، جان کینت، *کالبدشناسی قدرت*، ترجمه احمد شهسا، تهران: چاپ آذر، ۱۳۶۶.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه وفا، ۱۴۰۴ق.
- مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تصحیح سیدهاشم رسولی، تهران: دارالکتب اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- العبکری البغدادی، محمدبن محمدبن نعمان (شیخ مفید)، *الامالی*، قم: کنگره جهانی شیخ مفید،

۱۴۱۳، «ب».

_____، «المقنعه»، مجموعه آثار شیخ مفید، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ «الف».

- مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، نشر مؤسسه امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مطهری مرتضی، انسان کامل، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.
- معرفت، محمدهادی، تفسیر و مفسران، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸.
- موسوی خمینی، روح الله، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۸.
- مؤدب، سید رضا، مبانی تفسیر قرآن (ویرایش جدید)، چ ۲، قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۰.
- میراحمدی، منصور، قدرت، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۲.
- نبوی عباس، فلسفه قدرت، تهران: سمت، ۱۳۷۹.

